



Studies on Understanding Hadith

P-ISSN: 2588-3895

E-ISSN: 2588-4417

DOI: 10.30479/mfh.2021.2490



An Investigation into Imaginative Emergence (Semantics) in the Process of Understanding Hadith from Sheikh Ansari's Perspective

Mohammad Hassan Qasemi^{1*}

Ali Nosrati²

Abolghasem Hosseini Zeidi³

Abstract

According to Sheikh Ansari, the process of understanding hadith consists of two steps: imaginative emergence (semantics) and affirmative emergence (purposefulness); Statistics and signs that are used to determine the lexical and customary meaning of words are called "imaginary emergence". The present research has come to the conclusion by descriptive-analytical method that Sheikh Ansari has used some literary sciences and techniques such as vocabulary, grammar, syntax and rhetorical sciences as well as many topics of the words of jurisprudence principles knowledge to obtain the imaginative emergence. He believes that not only strange words do not need semantics, but some words still need to be conceptualized to explain the semantic range although they are among the clearest customary concepts. Some part of the topics related to concepts, general and specific are related to semantics, which is used in the imaginative emergence step, and Sheikh Ansari has also used these topics in his various books.

Keywords

Imaginative Emergence, Semantics, Understanding of Hadith, Sheikh Ansari.

Article Type: Research

1. Responsible Author, Assistant professor, Islamic jurisprudence and fundamentals of Islamic law, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran. Email: ghasemi@razavi.ac.ir
2. Assistant professor, Islamic jurisprudence and fundamentals of Islamic law, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran. Email: nosratiali55@gmail.com
3. Assistant professor, Islamic jurisprudence and fundamentals of Islamic law, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran. Email: hoseini.zeidi@razavi.ac.ir

Received on: 17/01/2021 Accepted on: 28/06/2021

Publisher: Imam Khomeini International University.





تلفن: ۰۲۱-۲۸۸۸۸۸۸
شماره مجله: ۰۲۱-۲۸۸۸۸۸۸

DOI: 10.30479/mfh.2021.2490

مطالعات فهم حدیث



بررسی ظهور تصویری در فرآیند فهم حدیث از نگاه شیخ انصاری

محمدحسن قاسمی^۱

علی نصرتی^۲

سید ابوالقاسم حسینی زیدی^۳

چکیده

فرآیند فهم حدیث در نزد شیخ انصاری از دو مرحله ظهور تصویری (معناشناسی) و ظهور تصدیقی (منظورشناسی) تشکیل شده است؛ از اماره‌ها و نشانه‌هایی که برای تعیین معنای لغوی و عرفی الفاظ به کار می‌رود به «ظهور تصویری» تعبیر شده است. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به این نتیجه رسیده است که شیخ انصاری برای تحصیل ظهور تصویری برخی از علوم و فنون ادبی از قبیل لغت، صرف، نحو و علوم بلاغی و همچنین بسیاری از مباحث الفاظ دانش اصول فقه بهره برده است. ایشان بر این باور است که نه تنها الفاظ غریب نیاز به معناشناسی دارد بلکه برخی واژه‌ها با آن‌که از روشن‌ترین مفاهیم عرفی هستند باز هم برای تبیین گستره معنایی باید مفهوم‌شناسی شوند. بخشی از مباحث مربوط به مفاهیم و عام و خاص به معناشناسی مربوط می‌شود که در مرحله ظهور تصویری به کار می‌آید و شیخ انصاری هم در کتب مختلف خود از این مباحث بهره برده است.

کلیدواژه‌ها

ظهور تصویری، معناشناسی، فهم حدیث، شیخ انصاری.

نوع مقاله: پژوهشی

۱. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول).

ghasemi@razavi.ac.ir

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران. nosratiali55@gmail.com

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران. hoseini.zeydi@razavi.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۰۷



ناشر: دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

۱. طرح مسأله

در نزد اصولیان متأخر، فرایند شناخت ظهور و تشخیص مراد متکلم از چند مرحله طولی تشکیل شده که هر مرحله گامی به سوی مرحله دیگر است (ر ک: نائینی، ۱۳۶۸ق، ۲: ۵۰۸ و نیز ۱: ۵۲۹ و ۲: ۹۱). فرایند فهم حدیث در نزد شیخ انصاری از دو مرحله ظهور تصویری (معناشناسی) و ظهور تصدیقی (منظورشناسی) تشکیل شده است (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۱: ۱۳۵). وی در ابتدای بحث حجیت ظواهر، اماره‌های به کار رفته در استنباط احکام از الفاظ کتاب و سنت را به دو بخش تقسیم کرده است:

الف- اماره‌ها و نشانه‌هایی که برای تعیین معنای لغوی و عرفی الفاظ به کار می‌رود که این همان مباحث «معناشناسی» است که در کلمات اصولیان پس از وی به «ظهور تصویری» تعبیر شده است (ر ک: عراقی، ۱۴۱۷ق، ۳: ۸۷؛ صدر، ۱۴۳۱ق، ۳: ۲۶۵؛ مظفر، ۱۳۷۰ش، ۲: ۱۴۵). وی در توضیح این قسم می‌گوید: «اماره‌ها و نشانه‌هایی که برای تشخیص موضوع له الفاظ، برای تعیین مجازها از حقیقت‌ها و ظواهر از خلاف ظواهر به کار گرفته می‌شود مانند تشخیص این که واژه‌ی «صعید» برای مطلق آنچه روی زمین است وضع شده یا برای خاک خالص؛ و مانند تعیین این مطلب که، آیا وقوع امر به دنبال توهّم حضر، ظهور در اباحه مطلقه دارد یا نه؟» (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۱: ۱۳۶).

ب- اماره‌ها و نشانه‌هایی که برای تشخیص مراد متکلم به کار می‌رود؛ بدین صورت که آیا متکلم به قرینه‌ای اعتماد کرده یا نه؟ این همان بحث «منظورشناسی» است که اصولیان بعد از وی، از آن به «ظهور تصدیقی» یاد کرده‌اند (ر ک: خویی، ۱۴۱۷ق(ب)، ۲: ۱۲۷-۱۲۶؛ صدر، ۱۴۳۱ق، ۴: ۲۶۶ و ۷: ۱۷۴-۱۷۳؛ مظفر، ۱۳۷۰ش، ۲: ۱۴۵). وی در توضیح این قسم می‌گوید: «اماره‌ها و نشانه‌هایی که برای تشخیص مراد متکلم، هنگامی که احتمال اراده خلاف آن داده می‌شود به کار گرفته می‌شوند. مانند «اصالة الحقیقه» هنگام احتمال اراده‌ی مجاز؛ و مثل اصالة العموم و اصالة الاطلاق؛ و مثل غلبه استعمال مطلق در فرد شایع، مبنی بر این که این اماره به سر حدّ وضع نرسیده باشد؛ و مثل قرائن مقامیه که اهل زبان در محاوراتشان به آن اعتماد می‌کنند مانند وقوع امر به دنبال توهّم حضر و امثال این قبیل امارات» (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۱: ۱۳۵).

بنابراین، شیخ انصاری این دو قسم را به عنوان صغری و کبری برای فهم حدیث

و استنباط احکام از الفاظ کتاب و سنت می‌دانند. در این جستار، مبانی و روش‌های شیخ انصاری در فهم حدیث در مرحله «ظهور تصویری (معناشناسی)» مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

فقیهان در کتاب‌های فقهی استدلالی خود با مبانی و روش‌هایی، احادیث فراوانی را نقد و ارزیابی کرده و مراد و مقصود گوینده حدیث را کشف نموده‌اند. فقیه ژرف‌اندیش و بی‌مانند شیعه، شیخ انصاری نیز در تراث فقهی و اصولی خود، احادیث فراوانی را بررسی کرده است. نگارنده با بضاعت مزجات خود سعی دارد که مبانی و روش‌های وی را در فهم حدیث در مرحله «ظهور تصویری (معناشناسی)» با ارائه نمونه‌های عینی از لابه‌لای آثارش بررسی نماید که تاکنون در این زمینه اثری مشاهده نشده است.

۲. ظهور تصویری

نخستین گام در فهم حدیث، گذر از مرحله ظهور تصویری است. اگرچه شناخت ظهور تصویری، همیشه ما را به منظور اصلی گوینده نمی‌رساند و لازم است قرینه‌های لفظی و مقامی گوناگونی را بیابیم تا معنای اصلی را به دست آوریم ولی بدون کشف ظهور تصویری فهم حدیث امکان‌پذیر نیست.

ظهور تصویری به معنای انسباق ذهن مخاطب از شنیدن یک لفظ به معنای خاص آن است که تنها علم به وضع در انعقاد آن دخالت دارد و اراده متکلم در آن نقشی ندارد و به هر صورتی که لفظ ایجاد شود حتی اگر از برخورد دو سنگ باشد دلالت بر معنی می‌کند (ر ک: صدر، ۱۴۳۱ق، ۱: ۸۷-۸۸).

ظهور تصویری در اصول فقه مظفر بدین‌سان آمده است: «ظهور تصویری که منشأ آن، وضع لفظ برای معنایی خاص است، عبارت است از دلالت مفردات کلام بر معنای لغوی یا عرفی‌اش و آن تابع علم به وضع است، خواه در کلام یا در بیرون آن، قرینه‌ای برخلاف آن باشد یا نباشد» (مظفر، ۱۳۷۰ش، ۲: ۱۴۵).

بنابراین، ظهور تصویری نوعی دلالت است که تابع آگاهی از موضوع‌له مفردات و ترکیبات کلام است و چنانچه مخاطب به وضع علم داشته باشد به محض شنیدن یا خواندن کلام، ظهور تصویری را می‌یابد و نخستین گام برای دستیابی به مقصود و منظور متکلم را برمی‌دارد. علم به وضع، پیش‌نیازهایی دارد که از آن‌ها به پیش‌نیازهای تحصیل ظهور تصویری یاد می‌کنیم و در ادامه این پیش‌نیازها را با روی‌کردی بر مبانی و روش‌های شیخ انصاری می‌آوریم.

۳. پیش‌نیازهای ظهور تصویری

برای تحصیل ظهور تصویری برخی از علوم و فنون ادبی از قبیل لغت، اشتقاق، صرف، نحو و علوم بلاغی و همچنین بسیاری از مباحث الفاظ دانش اصول فقه به عنوان پیش‌نیاز ضروری است که ما آن‌ها را در دو بخش علوم ادبی و علم اصول فقه با تأکید بر دیدگاه شیخ انصاری مطرح می‌کنیم.

بخش اول: علوم ادبی

علوم ادبی، سیزده علم است که عبارتند از: ۱- علم لغت (لغت‌شناسی)؛ ۲- علم اشتقاق؛ ۳- علم صرف؛ ۴- علم نحو؛ ۵- علم معانی؛ ۶- علم بدیع؛ ۷- علم بیان؛ ۸- علم انشاء؛ ۹- علم عروض؛ ۱۰- علم قافیه؛ ۱۱- علم قرض الشعر؛ ۱۲- علم خط (رسم الخط)؛ ۱۳- علم تاریخ (تاریخ ادبیات) (رک: فلاحی قمی، ۱۳۸۹ش، ۲۵). البته تعداد محدودی از آن‌ها (لغت، صرف، نحو، معانی و بیان) در فهم حدیث مؤثرند و نقش ویژه‌ای در تحصیل ظهور تصویری بر عهده دارند.

۱- لغت‌شناسی

یکی از مهم‌ترین علوم و فنون ادبی، علم لغت (لغت‌شناسی) است که در آن معنای واژه‌ها بررسی و شناسایی می‌شود. لغت‌ها و واژه‌ها اساسی‌ترین نقش را در ساختمان کلام بر عهده دارند. اگر کلام را به مثابه بنایی بدانیم، واژه‌ها به منزله آجرهای بنا هستند که پیش از اقدام به ساخت بنا باید فراهم شوند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۵۴). اگر شخصی با معنای واژگان یک زبان آشنا نباشد برای تفهیم و تفاهم هرگز نمی‌تواند از آن زبان استفاده کند. حدیث‌پژوه نیز برای فهم حدیث باید معانی واژه‌های به کار رفته در احادیث را بداند. بنابراین، شناخت معنای واژه‌ها (علم لغت) از علوم پایه برای فهم حدیث به شمار می‌رود.

شیخ انصاری نیز لغت‌شناسی را برای تشخیص ظهور تصویری ضروری می‌داند و بر این باور است که تنها الفاظ غریب نیاز به معناشناسی ندارد بلکه برخی واژه‌ها با آن‌که از روشن‌ترین مفاهیم عرفی هستند باز هم برای تبیین گستره معنایی باید مفهوم‌شناسی شوند. آیت‌الله خوئی کلام شیخ اعظم را این گونه گزارش می‌کند: «ذَكَرَ شَيْخُنَا الْأَنْصَارِيُّ فِي الطَّهَّارَةِ أَنَّ مَفْهُومَ الْمَاءِ - مَعَ كَوْنِهِ مِنْ أَوْصَحِّ الْمَفَاهِيمِ الْعُرْفِيَّةِ وَيَعْرِفُهُ كُلُّ عَارِفٍ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ حَتَّى الصَّبِيَّانِ - نَشْكُ فِيهِ

مِنْ حَيْثُ السَّعَةِ وَالصَّبِيحِ كَثِيرًا» (خویسی، ۱۴۱۷ق، ۲: ۱۳۲).

شیخ برای تفسیر مفردات و بیان واژگان غریب احادیث و کشف گستره معنایی الفاظ به کار رفته در موضوعات احکام از مصادر و منابع گوناگونی بهره می‌برد:

الف. اقوال لغویان

یکی از رایج‌ترین و ساده‌ترین شیوه‌های به دست آوردن معنای واژه‌ها مراجعه به فرهنگ‌ها، معاجم و اقوال لغویان است که از آن به شیوه تقلیدی یاد می‌شود (مسعودی، ۱۳۸۶ش، ۷۹). این شیوه گرچه ساده و آسان است ولی درستی آن به اعتبار و حجیت قول لغوی وابسته است.

برای قول لغوی، چهار حالت می‌توان تصور کرد که در نزد شیخ، سه صورت معتبر و یک صورت بی‌اعتبار است:

الف- قول لغوی مفید علم و قطع باشد که در این صورت قطعاً معتبر است (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۱: ۱۷۵).

ب- قول لغوی دارای شروط شهادت باشد که در این صورت نیز معتبر است.

ج- قول لغوی با اماره‌ها و نشانه‌های معتبر مانند تبادر و غیر آن همراه باشد که در این صورت نیز معتبر است (انصاری، ۱۴۲۵ق(ب)، ۲: ۸۸).

د- قول لغوی تنها مفید ظن باشد که در این صورت معتبر نیست زیرا اصل در ظنون، عدم حجیت است مگر دلیلی بر اعتبار آن باشد و دلیلی هم بر اعتبار ظن حاصل از قول لغوی وجود ندارد و ادله‌ای که برخی از اصولیان بیان کرده‌اند ناتمام است (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۱: ۱۷۳-۱۷۷). در مواردی تفرد قول لغوی را نشانه ضعف آن می‌داند: «وَمَعَ ذَلِكَ فَلَا حُجَّةَ فِيمَا فِي الْقَامُوسِ مَعَ تَفَرُّدِهِ بِهِ» (انصاری، ۱۴۲۸ق(ب)، ۶: ۱۲).

شیخ انصاری برای معناشناسی واژه‌های به کار رفته در روایات یا تبیین عنوان‌هایی که موضوع احکام شرعی قرار گرفته در جای جای تراث فقهی و اصولی خود از اقوال لغویان کمک می‌گیرد^۱ و نیازمندی به قول لغویان به ویژه در گستره معنایی را فراوان

۱. گرچه شیخ در بحث لغوی حجیت قول لغوی را قبول نمی‌کند یا حداقل مبهم می‌گذارد اما در اول بحث حجیت خبر واحد، حجیت آن را بعید نمی‌داند: «قَدْ أَشْرْنَا إِلَى كَوْنِ الْجِهَةِ الثَّانِيَةِ مِنَ الْمُقَدَّمَةِ الثَّلَاثِيَةِ مِنَ الظُّنُونِ الْخَاصَّةِ وَهُوَ الْمَعْبَرُ عَنْهُ بِالظُّهُورِ اللَّفْظِيِّ وَإِلَى أَنْ الْجِهَةَ الْأُولَى مِنْهَا مِمَّا لَمْ يَثْبُتْ كَوْنُ الظَّنِّ الْحَاصِلِ فِيهَا بِقَوْلِ اللُّغَوِيِّ مِنَ الظُّنُونِ الْخَاصَّةِ وَإِنْ لَمْ نَسْتَبِعِدِ الْحُجَّةَ أَخِيرًا» (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۱: ۲۳۸).

۲. کتاب‌های لغت مورد استفاده شیخ در تراث فقهی و اصولی ایشان از این قرارند (به علّت بالا بودن موارد مورد استفاده، تنها به یک منبع آدرس داده می‌شود): کتاب العین نوشته خلیل بن احمد

می‌داند و در این باره چنین می‌گوید: «موارد نیازمندی به قول لغویان در گستره معنایی بیش از شماره است زیرا اگرچه معنای واژه بدون مراجعه به قول لغوی اجمالاً معلوم است ولی تفصیل آن به گونه‌ای که افراد مشکوک داخل باشند یا خارج با قول لغوی فهمیده می‌شود مانند الفاظ وطن، مفازه، تمر، فاکهه، کنز، معدن، غوص و غیر این‌ها از متعلقات احکام که بی‌شمارند» (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۱: ۱۷۷).

برای نمونه به موارد زیر اشاره می‌گردد:

۱. شیخ اعظم در ابتدای مبحث خيارات، بحثی در ارتباط با معناشناسی واژه «شرط» دارد که آیا شامل التزامات ابتدایی هم می‌شود یا این که اختصاص به التزامات تبعی و ضمنی دارد؟ وی قائل به اختصاص می‌شود و ادله‌ای برای اثبات دیدگاه خود می‌آورد که یکی از آن‌ها استناد به کلام لغوی است: «افزون بر این، کلام برخی لغویان ادعای ما - یعنی اختصاص - را تأیید می‌کند؛ در کتاب قاموس آمده است: شرط عبارت است از الزام و التزام به یک شیء در بیع و غیر بیع» (انصاری، ۱۴۲۸ق(ب)، ۵: ۲۱-۲۲).

۲. شیخ در بحث قاعده لاضرر نیز پس از آوردن روایت مورد استناد، به معناشناسی واژه‌های «ضرر» و «ضرار» که در روایت به کار رفته، می‌پردازد (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۲: ۴۵۹-۴۶۰).

۳. شیخ انصاری با توجه به معنای لغوی تفسیر که کشف القناع است نتیجه می‌گیرد روایات «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ» شامل اخذ به ظواهر قرآن نمی‌شود (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۱: ۱۴۲).

۴. در شناخت معنای بیع، شیخ انصاری با رجوع به معنای بیع در لغت آن را «مُبَادَلَةٌ

فراهیدی (انصاری، ۱۴۲۵ق(الف)، ۵)، غریب الحدیث نوشته ابو عبید القاسم بن سلام الهروی (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۵: ۴۱۰)، تهذیب اللغة نوشته ابومنصور محمد بن أحمد الأزهری (انصاری، ۱۴۱۵ق(د)، ۱۲۴)، الجمهرة فی اللغة نوشته ابوبکر بن درید (انصاری، ۱۴۱۵ق(الف)، ۵: ۶۶)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية نوشته اسماعیل بن حماد جوهری (انصاری، ۱۴۲۸ق(ب)، ۱: ۲۸۹)، المجمل فی اللغة از ابوالحسین أحمد بن فارس (انصاری، ۱۴۱۵ق(د)، ۳: ۱۱۶)، الفائق فی غریب الحدیث، نوشته ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری (انصاری، ۱۴۱۵ق(ب)، ۳)، أساس البلاغة نوشته ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری (انصاری، ۱۴۲۸ق(ب)، ۱: ۲۹۱)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل نوشته ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری (انصاری، ۱۴۱۵ق(ج)، ۱: ۴۲۰)، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر از ابن اثیر (انصاری، ۱۴۱۵ق(الف)، ۱۲۴)، المُغْرِب فی ترتیب المعرب نوشته ناصر بن عبدالسید ابی المکارم بن علی الخوارزمی المطرزی (انصاری، ۱۴۱۵ق(د)، ۲: ۱۹۵)، المصباح المنیر، نوشته احمد بن محمد مقرئ فیومی (انصاری، ۱۴۱۵ق(الف)، ۳۵۶)، تحریر الفاظ التنبیہ او لغة الفقه نوشته یحیی بن شرف نووی (انصاری، ۱۴۱۵ق(د)، ۵: ۱۰۰)، القاموس المحیط نوشته محمد بن یعقوب فیروزآبادی (انصاری، ۱۴۱۵ق(و)، ۲۳-۲۴)، مجمع البحرین نوشته فخرالدین طریحی (انصاری، ۱۴۲۸ق(ب)، ۴: ۱۷۸).

مَالٍ بِمَالٍ» تعریف می‌کند که ثمراتی بر این تعریف بار می‌شود؛ از جمله اشکال در قرار دادن حق به عنوان عوض در بیع است چراکه مال بر آن صادق نیست و با تعریف بیع به «مُبَادَلَةُ مَالٍ بِمَالٍ» سازگار نیست (انصاری، ۱۴۲۸ق(ب)، ۳: ۷).

۳. بعضی بیع را انتقال عوض و معوض گرفته‌اند: که شیخ با رجوع به لغت و عرف این تعریف را نمی‌پذیرد (همان، ۳: ۷).

۴. شیخ انصاری با رجوع به اهل لغت معنای عهد در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» را مطلق عهد به شمار آورده و از این رو به این آیه بر لزوم معامله معاطاتی استناد می‌کند چون دو طرف در معاطات متعهد به امری می‌شوند (همان، ۳: ۵۶). همچنین در معنای شرط در حدیث شریف «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» با رجوع به اهل لغت شرط را مطلق التزام معنا می‌کند که بدین صورت شامل بیع معاطاتی که لفظ در آن به کار نرفته نیز می‌شود چون التزام در آن وجود دارد (همان).

۵. بعضی در بیع شرط کرده‌اند که باید با لفظی باشد که صراحت در بیع داشته باشد؛ شیخ انصاری مرجع شناخت الفاظ صریح از غیر صریح را لغت معرفی می‌کند. (همان، ۳: ۱۲۰).

ب. کاربردها و استعمالات

یکی از بهترین، دقیق‌ترین و در عین حال سخت‌ترین راه‌های شناخت معنا و موضوع‌له هر واژه، بررسی کاربردها و استعمالات آن در متن‌های گوناگون است. در این روش با استقراء کاربردهای واژه و گردآوری آن‌ها و مقایسه کردن آن‌ها، معنی اصلی واژه استخراج می‌شود.

شیخ انصاری گاهی برای یافتن معنای یک واژه از کاربرد و استعمال آن در کلام معصومان (ع) استفاده می‌کند و از این طریق حدود و گستره معنایی واژه را کشف می‌کند که به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

نمونه اول: شیخ بر این باور است که استعمال شرط در الزام ابتدایی صحیح و به نحو حقیقت است و برای اثبات آن به احادیثی استناد می‌کند که آن واژه در آن‌ها به کار رفته است. وی در این باره چنین می‌گوید: «در کتاب قاموس آمده که شرط به معنای الزام و التزام به یک شیء در بیع و غیر بیع است. ظاهر این سخن می‌رساند که به کارگیری کلمه شرط در الزام ابتدایی مجاز یا صحیح است، ولی هیچ اشکالی در درستی آن وجود ندارد زیرا در روایات به صورت فراوان در الزام ابتدایی به کار رفته است

مانند کلام پیامبر اکرم (ص) در داستان بریره که حضرت فرمود: حکم خدا سزاوارتر و شرط او مطمئن تر است و ولایت از آن کسی می باشد که برده را آزاد ساخته است و کلام امیرالمؤمنین (ع) که به منظور رد کسی که در ضمن عقد نکاح، ازدواج نکردن با زن دیگر را شرط کرده بود اظهار داشت: شرط خدا قبل از شرط شماست و کلام راوی که پرسید شرط در حیوان چقدر است؟ حضرت فرمود: سه روز برای مشتری. راوی گوید عرضه داشتم در غیر حیوان چطور؟ حضرت فرمود: طرفین تا زمانی که از هم جدا نشوند خیار دارند. در برخی از اخباری که پیرامون شرط در نکاح وارد گردیده این واژه بر نذر یا عهد یا وعده نیز اطلاق شده است» (انصاری، ۱۴۲۸ق(ب)، ۶: ۱۱-۱۲). سپس دلایلی آورده و ثابت کرده است که این استعمالها و کاربردها به نحو حقیقت است و تصریح می کند که کلام قاموس نادرست است و صاحب قاموس به این کاربردها و استعمالات توجه نکرده است (همان، ۱۲).

نمونه دوم: واژه «حامل» در برخی روایات به کار رفته است و همچنین زن حامله، موضوع برخی احکام واقع شده است و لذا فقیهان در حدود و گستره آن بحث کرده اند که آیا از زمان استقرار نطفه در رحم به زن حامله گفته می شود یا از زمانی که نطفه تبدیل به علقه شده است؟ شیخ بر این عقیده است که زنی که نطفه در رحم او مستقر شده حامله است و این استعمال حقیقی است و در پاسخ کسانی که این استعمال را مجاز می دانند می گوید: «دقت در استعمالات، ادعای مجاز بودن اطلاق حامل بر این معنا به قرینه‌ی مشارفت را تکذیب می کند» (انصاری، ۱۴۲۸ق(ب)، ۴: ۱۱۴).

نمونه سوم: شیخ اعظم راه به دست آوردن موضوع له هیئت‌ها از قبیل صیغه امر و جمله شرطیه را بررسی کاربردها و استعمالات می داند و چنین می گوید: «آنچه در هیئت‌های ترکیبی مورد تبعیت است، قواعد عربی است که با استقراء قطعی به دست می آید. (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۱: ۱۷۵).

ج. عرف اهل زبان

یکی از راه‌های آشنایی با معنای واژه‌ها در یک زبان، مراجعه به عرف سخن‌گویان به آن زبان است. شیخ اعظم بر این باور است که از طریق عرف، اصل و ماده بسیاری از واژه‌ها معلوم می شود و در این باره چنین می گوید: «أَكْثَرُ مَوَادِّ اللُّغَاتِ إِلَّا مَا شَذَّ وَ نَدَّرِ كَلْفِظِ الصَّعِيدِ وَ نَحْوِهِ مَعْلُومٍ مِنَ الْعُرْفِ» (همان، ۱: ۱۷۵).

برای نمونه به موارد زیر اشاره می‌گردد:

۱. شیخ اعظم در معناشناسی واژه «شرط» می‌گوید: «واژه شرط در عرف بر دو معنا اطلاق می‌شود که یکی از آن دو، معنای حدی است و کلمه شرط بدین معنا، مصدر «شَرَطَ» می‌باشد ... دومین معنای شرط آن است که از نبودنش، نبودن چیزی دیگر لازم آید بدون در نظر گرفتن این که بودن آن، بودن چیز دیگر را به دنبال دارد یا نه و شرط به این معنا اسم جامد است نه مصدر» (انصاری، ۱۴۲۸ق(ب)، ۶: ۱۱-۱۳).
۲. شیخ اعظم برای معناشناسی واژه «یَنْبَغِي» به فهم علما و اصحاب که به عنوان آگاه‌ترین افراد عرف اهل لغت به حساب می‌آیند، استناد می‌کند: «أَنَّ أَصْحَابَنَا قَدِيمًا وَحَدِيثًا فَهَمُّوا مِنْ لَفْظِ «يَنْبَغِي» «الِاسْتِحْبَابِ» (انصاری، ۱۴۱۵ق(ج)، ۱: ۳۳۳).
۳. شیخ با توجه به معنای عرفی «تَبَيَّنَ» در آیه نبأ آن را تبیین شرطی می‌گیرد و نه تبیین نفسی که ثمراتی بر آن بار می‌شود که از آن جمله آیه نبأ قابلیت داشتن مفهوم پیدا می‌کند (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۱: ۲۵۵).
۴. در بحث آیه نبأ، این که مقصود از فاسق چیست اختلاف است؛ بعضی آن را مطلق خارج از طاعت خداوند گرفته‌اند و ثابت کرده‌اند آیه مفهوم ندارد، اما شیخ انصاری با توجه به معنای عرفی فاسق این نظریه را رد کرده و اعتقاد دارد این اشکال نمی‌تواند بر مفهوم گرفتن از آیه وارد شود (همان، ۱: ۲۵۴).
۵. در بحث معاطات چون لفظ به کار نمی‌رود در بعضی از موارد شناخت بایع از مشتری مشکل می‌شود شیخ با رجوع به عرف و لغت در معنای بایع به این نتیجه می‌رسد که بایع شخصی است که ابتدا شیئی را به طرف مقابل داده باشد (انصاری، ۱۴۲۸ق(ب)، ۳: ۷۹).
۶. شیخ می‌گوید: با این که بعضی از لغویان مثل صاحب قاموس تصریح می‌کند که لفظ شریعت به معنای بیع است اما از آن جا که استعمال «شری» در بیع عرفاً کم است استفاده از این لفظ در بیع مشکل است (همان، ۳: ۱۳۱).

۲- صرف

علم صرف، دانش واژه‌سازی و شناخت نوع و ساختمان واژگان است. تنها با علم لغت نمی‌توان با معنای واژه‌ها آشنا شد زیرا در علم لغت، معنای ماده و ریشه واژه بررسی می‌شود و در علم صرف است که می‌آموزیم چگونه یک ماده و ریشه را به صورت‌های گوناگون در آوریم تا معانی مختلف از آن به دست آید.

بدون دانستن دانش صرف، از مرحله ظهور تصویری نمی‌توان گذر کرد و نقش آن در فهم قرآن و سنت به قدری است که عالمان و فقیهان آن را یکی از مبادی و پیش‌نیازهای استنباط احکام از کتاب و سنت (اجتهاد) می‌دانند. آیت‌الله خوئی در این باره می‌گوید: «اجتهاد به دانش صرف وابسته است زیرا علم صرف عهده‌دار معانی هیئت لفظ‌های مفردی است که با آن‌ها معنی دگرگون می‌شود مانند هیئت ماضی، مضارع، فاعل و مفعول پس چاره‌ای نیست جز دانستن این مقدار از دانش صرف نه بیشتر» (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۹ق، ۴: ۴۲۶) برای نشان دادن بهره‌های شیخ از علم صرف، به ذکر چند نمونه می‌پردازیم:

نمونه اول: زکات غیرهاشمی به هاشمی حرام است و برخی آن را اجماعی دانسته‌اند (انصاری، ۱۴۱۵ق(ب)، ۳۴۳) ولی این پرسش مطرح است که آیا صدقه بر فرزندان مَطَّلَب که برادر هاشم است هم حرام است؟ مشهور بر این باورند که حرام نیست ولی ابن جنید اسکافی و شیخ مفید بر این عقیده‌اند که صدقه بر فرزندان مَطَّلَب نیز حرام است. مستند این دو بزرگوار صحیح‌ه زراره از امام صادق (ع) است که در آن آمده: «همانا اگر عدل بود هیچ هاشمی و مَطَّلَبی به صدقه نیاز نداشت» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۹: ۲۷۶).

شیخ انصاری استدلال آنان را مردود دانسته و ادله‌ای در رد آن آورده است (ر ک: انصاری، ۱۴۱۵ق(ب)، ۳۴۳). یکی از آن ادله مبتنی بر آموزه‌های دانش صرف است: «وَ يُمْكِنُ حَمَلَ الْمُطَّلَبِيِّ عَلَى كَوْنِ نَسَبَتِهِ إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلَبِ كَمَا يُقَالُ: «مَنَافِي» فِي عَبْدِ مَنَافٍ وَ يَكُونُ عِطْفُهُ عَلَى الْهَاشِمِيِّ تَفْسِيرِيًّا مِثْلَ قَوْلِهِ تَعَالَى «لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا» (طه: ۱۰۷) وَ فَإِنَّدَتُهُ التَّصْرِيحُ» (همان، ۳۴۳).

شیخ از بحث «اسم منسوب» در دانش صرف بهره می‌گیرد؛ مَطَّلَبی همان‌طور که اسم منسوب برای مَطَّلَب است ممکن است اسم منسوب عبدالمَطَّلَب نیز باشد مانند عبدمناف که اسم منسوب آن منافی است پس روایت مجمل خواهد بود و نمی‌توان برای اثبات این مطلب به آن استناد کرد. سپس شیخ از پرسش احتمالی هم پاسخ می‌دهد که خیال نکنید که اگر مَطَّلَبی منسوب عبدالمطلب باشد دیگر نیاز به عطف مَطَّلَبی بر هاشمی نیست و عطف لغو است و از علم نحو کمک می‌گیرد و می‌گوید این عطف تفسیری و برای تأکید و تصریح است و برای تأیید ادعای خود به آیه شریفه قرآن استناد می‌کند.

نمونه دوم: به نظر شیخ، دانش صرف به ما کمک می‌کند که ساختار واژه را بشناسیم: «نجس به فتح جیم یا مصدر است که در این صورت مانند «زید عدل» برای مبالغه

حمل شده است یا صفت است که در این صورت با نجس به کسر مترادف است» (انصاری، ۱۴۱۵ق(د)، ۵: ۱۰۰).

نمونه سوم: شیخ اعظم برای معرفی واژه «آجام» از دانش صرف استفاده می‌کند: «آجام» جمع «أَجْمَةٌ» است مانند «قَصَبَةٌ» که بر «أَجْم» جمع بسته می‌شود مانند «قصب» و «آجام» نیز جمع است یا جمع جمع است (انصاری، ۱۴۱۵ق(الف)، ۳۵۶). نمونه چهارم: به خاطر اختلاف قرائت در آیه «لَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ» که بعضی به صورت ثلاثی مجرد خوانده‌اند و بعضی ثلاثی مزید و معنا با توجه به هر قول فرق می‌کند، شیخ این آیه را از موارد دوران امر بین دو معنا از باب اجمال نص به شمار می‌آورد (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۱۸).

۳- نحو

علم نحو، جایگاه واژه‌ها و چگونگی چینش آن‌ها در ساختار جمله را بیان می‌کند. برای به دست آوردن ظهور تصویری افزون بر دانستن معنای واژه‌ها - که علم لغت و صرف عهده‌دار آن است - باید با جایگاه واژگان در ساختار جمله - که علم نحو متکفل آن است - نیز آشنا بود. مثلاً آیه «كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا» (النساء: ۱۶۴) از چهار کلمه کَلَّمَ، اللَّهُ، موسی و تَكْلِيمًا درست شده است؛ پیداست که برای فهم این آیه باید معانی هر یک از این واژه‌ها را دانست، ولی افزون بر آن‌ها به دانستن نقش ترکیبی این چهار کلمه نیز نیاز داریم که از عهده علم نحو بر می‌آید؛ مثلاً باید بدانیم که آیا الله در این جمله فاعل است یا مفعول. اگر فاعل باشد ظهور تصویری آیه این است که خداوند با موسی گفت‌وگو کرده است ولی اگر الله مفعول باشد موسی با خداوند سخن گفته است (ر ک: نصیری، ۱۳۸۸ش، ۶۶).

بنابراین، بدون دانستن علم نحو، فهم کتاب و سنت غیر ممکن است. به همین خاطر است که عالمان و فقیهان، علم نحو را یکی از پیش‌نیازهای مهم اجتهاد و استنباط احکام شرعی از کتاب و سنت می‌دانند. آیت‌الله خوئی در این باره چنین می‌گوید: «اجتهاد به دانستن نحو نیز وابسته است زیرا علم نحو عهده‌دار بیان معانی هیئت‌های مرکب است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۹ق، ۴: ۴۲۶). برای نشان دادن بهره‌های شیخ از علم نحو، به ذکر چند نمونه می‌پردازیم.

نمونه اول: طبق دیدگاه مشهور فقیهان امامیه، آمین گفتن پس از قرائت حمد در نماز، حرام است و نماز را باطل می‌کند. عده‌ای مانند مشایخ ثلاثه این دیدگاه را در نزد امامیه

ک: انصاری، ۱۴۱۵ق(د)، ۱: ۴۱۰). شیخ انصاری احتمال می‌دهد کہ صحیحہ جمیل یکی از مستندات ابن جنید باشد. صحیحہ جمیل این‌گونه است: «جمیل می‌گوید: از امام صادق (ع) درباره آمین گفتن سنی‌ها پس از قرائت حمد در نماز جماعت پرسیدم کہ حضرت فرمود: «مَا أَحْسَنَهَا وَ أَخْفِضِ الصَّوْتِ بِهَا» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۶: ۶۸).

شیخ اعظم با بهره‌گیری از قواعد نحوی ثابت می‌کند کہ این صحیحہ بر دیدگاه ابن جنید دلالت ندارد؛ وی دلیل دلالت نداشتن صحیحہ را این‌گونه بیان می‌کند: «اگر «مَا أَحْسَنَهَا» به صیغہ تعجب باشد در این صورت افزون بر ناسازگاری آن با امر به خفض صوت، دلالت بر استحباب می‌کند کہ موافق مذهب عامہ است و باید بر تقیہ حمل شود؛ و اگر جملہ «مَا أَحْسَنَهَا» نافیہ باشد در این صورت اصلاً دلالتی بر جواز آمین گفتن ندارد» (ر ک: انصاری، ۱۴۱۵ق(د)، ۱: ۴۱۱).

نمونہ دوّم: گاهی شیخ با توجه به قواعد نحوی، برخی احتمالات روایت را ترجیح می‌دهد؛ مثلاً شیخ می‌گوید در عبارت «إِنْ كَانَ يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ» از موثقیہی حَنَانُ «قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالَ لَهُ مُعَمَّرُ الزِّيَابَاتِ إِنَّا نَشْتَرِي الزَّيْتِ فِي زَقَاقِهِ فَيَحْسَبُ لَنَا نُقْصَانَ فِيهِ لِمَكَانِ الزَّقَاقِ فَقَالَ إِنْ كَانَ يَزِيدُ وَيَنْقُصُ فَلَا بَأْسَ وَإِنْ كَانَ يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ فَلَا تَقْرُبُهُ» سه احتمال وجود دارد؛ سپس شاهدی از قواعد نحوی برای احتمال اول و دوّم می‌آورد: «شاهد احتمال اول عبارت است از رجوع ضمیر «یزید» و «ینقص» به مجموع نقصان حساب شدہ به جای مشک؛ شاهد احتمال دوّم، این است کہ نقیصہ بر زیادہ به وسیلہ واو- کہ ظهور در اجتماع خود متعاطفین دارد نہ احتمال آن دو- عطف گرفته شدہ است (انصاری، ۱۴۲۸ق(ب)، ۴: ۳۲۹).

نمونہ سوّم: شیخ اعظم در حدیث شریف «النَّاسُ فِي سَعَةٍ مَا لَمْ يَعْلَمُوا» طبق قواعد نحوی دو احتمال می‌دهد و می‌گوید با هر دو احتمال، مطلوب ثابت می‌شود. وی چنین می‌آورد: «کلمہ «ما» موصول اسمی است کہ سعہ به آن اضافہ شدہ یا مصدریہ ظرفیہ (موصول حرفی) است و در هر دو صورت مطلوب ثابت می‌گردد» (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۲: ۴۱). موارد دیگری نیز هست کہ شیخ از دانش نحو کمک گرفته است (انصاری، ۱۴۲۵ق(ب)، ۲: ۶۱۴؛ همان، ۱۴۱۵ق(ه)، ۱۹۳).

۱. شیخ طوسی به خاطر اجماع طایفہ امامیہ این روایت را بر تقیہ حمل کردہ است (ر ک: طوسی، ۱۳۹۰ق، ۱: ۳۱۸).

۴- علوم بلاغی (معانی، بیان و بدیع)

مقصود از علوم بلاغی مجموعه قواعدی است که به کمک بخشی از آن‌ها، حالات هماهنگی سخن عربی با مقتضای حال شناخته می‌شود (علم معانی) و به یاری بخشی دیگر، ارائه معنایی واحد به شیوه‌های مختلف بیانی با درجه وضوح متفاوت، آموخته می‌شود (علم بیان) و سرانجام با توجه به بخش سوم این دانش‌ها (علم بدیع)، شیوه‌ها و امتیازاتی از سخن، روشن می‌شود که موجب زیبایی و خرمی آن می‌گردد و به آن، جامه ارزش‌مندی، رونق و لطافت می‌پوشاند (رک: تفتازانی، ۱۳۶۹ش، ۲۴؛ هاشمی، ۱۴۱۸ق، ۴۴، ۱۹۷، ۲۹۵).

برخی عالمان و فقیهان بر این باورند که علوم بلاغی (معانی، بیان و بدیع) نقشی در اجتهاد و فهم حدیث ندارد (تونسی، ۱۴۱۵ق، ۲۸۱؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق، ۳: ۵۶۰). در مقابل گروهی از عالمان، علوم بلاغی (معانی، بیان و بدیع) را از مکملات و شروط اجتهاد به حساب آورده‌اند (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ق، ۳۴۱). به نظر می‌رسد علوم بلاغی در استنباط احکام از ادله لفظیه (کتاب و سنت) نقش انکارناپذیری دارد. در میان مباحث علوم بلاغی، موضوعاتی همچون تقدیم ما حقه التأخیر، قصر، حذف متعلقات فعل، وصل و فصل، کلام انشائی و خبری، حقیقت و مجاز، تشبیه، کنایه، استعاره و ... تأثیر فراوانی در فهم کتاب و سنت دارد حتی برخی از کسانی که علم معانی و بیان را پیش‌نیاز اجتهاد نمی‌دانند اعتراف نموده‌اند که این مباحث در اجتهاد تأثیر دارد ولی از آن‌جا که در علم اصول نیز از آن‌ها بحث شده نیازی به معانی و بیان نداریم (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق، ۳: ۵۶۱). البته باید گفت: اولاً این مباحث در علم اصول به صورت مختصر بیان شده و ثانیاً جایگاه این مباحث علم معانی و بیان است و طرح آن‌ها در علم اصول باعث نمی‌شود که از علم معانی و بیان خارج شوند. آری، دانش بدیع از میان علوم بلاغی در فهم حدیث و تشخیص مراد متکلم تأثیر ندارد تنها به شناخت زیبایی‌های سخن گوینده کمک می‌کند (رک: نراقی، ۱۳۸۸ق، ۲: ۹۴۶).

بنابراین، اگرچه در میان انواع علوم ادبی، سه دانش لغت، صرف و نحو برای تحصیل ظهور تصویری و فهم حدیث از اهمیت بیشتری برخوردارند، ولی از میان علوم بلاغی، دانش‌های معانی و بیان هم نقشی انکارناپذیر در فهم مراد گوینده دارند. گرچه شیخ انصاری در جایی از تراث فقهی و اصولی خود اشاره‌ای به نقش معانی و بیان در فهم حدیث نکرده ولی گاهی در تحلیل و بررسی دلالتی روایات از برخی مباحث دانش معانی و بیان بهره برده که نمونه‌هایی از آن را می‌آوریم.

نمونه اول: حذف متعلقات فعل یکی از مباحث مطرح در علم معانی است (ر ک: تفتازانی، ۱۳۶۹ ش، ۱۶۴-۱۷۳) که آگاهی از آن فہم کلام را آسان می‌سازد. شیخ اعظم گاهی در تحلیل دلالی آیات و روایات از این بحث کمک می‌گیرد. وی برای اثبات این کہ سزاوارترین فرد بہ تجهیز میت کسی است کہ بہ ارث بردن از میت سزاوارتر باشد بہ عموم آیہ شریفہ «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (الانفال: ۷۵) کہ از حذف متعلق بہ دست می‌آید استناد می‌کند و چنین می‌گوید: «بنا بر این کہ منظور، اولویت از ہر جہت حتی امور مربوط بہ تجهیز میت باشد نہ این کہ تنها اولویت در ارث بردن از میت باشد و حذف متعلق بر این عموم گواہی می‌دهد» (انصاری، ۱۴۱۵ق(د)، ۴: ۲۰۶) یا در پاسخ این پرسش کہ آیا تنها خوردن خوردنی‌ها روزہ را باطل می‌کند یا خوردن ہر چیز، خواه خوردنی باشد یا نباشد بہ حذف متعلق فعل دلالت دارد کہ حکم بہ اجتناب از طبیعت تعلق گرفته است مانند قول تو کہ می‌گویی زید می‌بخشد و منع می‌کند» (انصاری، ۱۴۱۳ق(ب)، ۲۱). شیخ در جاہای دیگری نیز از حذف متعلق بہرہ بردہ است (انصاری، ۱۴۱۴ق، ۲۱؛ ہمو، ۱۴۱۵ق(د)، ۱: ۶۸ و ۲: ۵۵۹ و ۵: ۳۶۲).

نمونه دوم: حصر یا قصر یکی از موضوعات مطرح در دانش معانی است (ہاشمی، ۱۴۱۸ق، ۱۸۷-۱۷۹) کہ دانستن تعریف، اقسام و طُرُق آن حدیث‌پژوہ را در فہم حدیث یاری می‌رساند. شیخ اعظم در تبیین معانی روایات از مباحث مربوط بہ قصر فراوان استفادہ کردہ است (انصاری، ۱۴۱۵ق(الف)، ۱۹۱؛ ہمو، ۱۴۱۵ق(ب)، ۳۲۲؛ ہمو، ۱۴۱۵ق(ج)، ۲: ۸۵، ۸۶، ۵۷۲، ۵۸۲؛ ہمو، ۱۴۲۸ق(ب)، ۱: ۲۴۴) از باب نمونہ بہ چند مورد اشارہ می‌شود:

۱. در کتاب زکات آورده کہ در مبدأ حول سخال، سہ دیدگاہ است: یک- از زمان نتاج؛ دو- از زمان بی‌نیازی از شیر؛ سہ- شیرخوار از سائمه بہ سائمه و شیرخوار از معلوفہ بہ معلوفہ ملحق می‌گردد. سپس دیدگاہ نخست را انتخاب کردہ و آن را بہ عمومات ادلہ مستند می‌سازد؛ آن‌گاہ از ادعای صاحبان دو دیدگاہ اخیر- مبنی بر تخصیص آن عمومات بہ روایاتی کہ زکات را در سائمه واجب می‌داند- چنین پاسخ می‌دهد: «ظاهر از ادلہ اعتبار «سوم»، اختصاص آن بہ چیزی است کہ شأن آن علف خوردن و چریدن است بنابراین سخن امام (ع) کہ فرمودہ است: «تنہا زکات در چہارپای بیابان چر است» حصر اضافی است نسبت بہ علف‌خواری کہ شأنش بیابان چر بودن است (انصاری، ۱۴۱۵ق(ب)، ۱۴۹).

۲. از حصر در آیه «وَمَا أَكَلُ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ» شیخ استفاده می‌کند که ملاک در حلیت فقط تذکیه است و در صورت شک می‌توان اصل عدم تذکیه را جاری ساخته و حکم به حرمت آن شیء کرد (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۲: ۱۲۸).

۳. شیخ از حصر امور در حدیث نبوی «حلال بین و حرام بین و شبهات بین ذلک» نتیجه می‌گیرد که نمی‌توان حدیث را مختص به شبهات حکمیه کرد، در غیر این صورت باید حدیث را با شبهات موضوعیه تخصیص زد و چون حدیث ابناء از تخصیص دارد نمی‌توان این کار را کرد؛ پس حدیث با توجه به حصر هم شامل شبهات موضوعیه می‌شود و هم حکمیه و از آن جایی که در شبهات حکمیه به حکم اجماع برائت جاری می‌شود، نمی‌توان وجوب احتیاط را در این حدیث برداشت کرد و باید یا حمل بر ارشاد کنیم یا طلب اعم از وجوب (همان، ۲: ۱۳۲).

۴. شیخ با توجه به حصر در آیه «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنِ تَرَاضٍ» لزوم معامله معاطاتی را ثابت می‌کند به این شکل که در صورت رجوع هر کدام از طرفین، این رجوع نه تجارت حساب می‌شود و نیز از روی رضایت طرف مقابل نیست؛ پس این رجوع صحیح نبوده و بنابراین معامله معاطاتی لزوم‌آور است (انصاری، ۱۴۲۸ق(ب)، ۳: ۵۴).

۵. شیخ اعظم در حدیث «إِنَّمَا يُحَلَّلُ الْكَلَامُ وَيُحَرِّمُ الْكَلَامُ» می‌گوید: چون حدیث دال بر حصر است پس نمی‌توان گفت: مقصود از حدیث این است که در هر معامله‌ای لفظ محلل آن است چون لازمه این برداشت تخصیص اکثر است که قبیح است؛ در نتیجه این برداشت ناروا می‌باشد (همان، ۲: ۱۳۲).

نمونه سوّم: سلب عموم و عموم سلب، از دیگر موضوعات مطرح در علم معانی است (تفتازانی، ۱۳۶۹ش، ۱۰۵-۱۰۶؛ هاشمی، ۱۴۱۸ق، ۱۴۰) که شیخ اعظم برای تحلیل دلالتی برخی روایات از آن استفاده کرده است. وی با توجه به صحیحه زراه و فضیل که در آن آمده: «قَالَ قُلْنَا لَهُ الصَّلَاةُ فِي جَمَاعَةٍ فَرِيضَةٌ هِيَ فَقَالَ الصَّلَاةُ فَرِيضَةٌ وَ لَيْسَ الْجَمَاعَةُ بِمَفْرُوضٍ فِي الصَّلَاةِ كُلِّهَا وَلَكِنَّهَا سُنَّةٌ وَمَنْ تَرَكَهَا رَغْبَةً عَنْهَا وَعَنِ الْجَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَلَا صَلَاةَ لَهُ» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ۳: ۳۷۲؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ۳: ۲۴) می‌گوید: «پس از نفی وجوب جماعت در نمازها به شیوه عموم سلب یا سلب عموم، استحباب جماعت در همه نمازها ثابت گردید (انصاری، ۱۴۱۵ق(ج)، ۲: ۴۰۸).

نمونه چهارم: تشبیه یکی از موضوعات مطرح در علم بیان است که دانستن تعریف، ارکان و اقسام آن حدیث‌پژوه را در مرحله تحصیل ظهور تصویری یاری می‌رساند (رک: هاشمی، ۱۴۱۸ق، ۲۴۷-۲۷۸).

و به درستی آن‌ها را تحلیل کرده است. وی درباره تشبیه به کار رفته در روایت عبدالله بن ابی‌یعفور «إِنَّ مَاءَ الْحَمَّامِ كَمَا يَطَّهَّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ۳: ۱۴؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۱: ۱۵۰) می‌گوید: «مقتضای تشبیه به کار رفته در روایت ثابت شدن احکام هر طرف برای طرف دیگر است پس برای آب حمام ثابت می‌شود آنچه که برای نهر ثابت است مگر آنچه با دلیل خارج شود» (انصاری، ۱۴۱۵ق(د)، ۱: ۱۷۶). همچنین در حدیث «أَخُوكَ دِينُكَ فَاحْتِطْ لِدِينِكَ» شیخ با توجه به تشبیه دین به برادر نتیجه می‌گیرد مقصود از احتیاط، اعلی مراتب احتیاط است نه همه مراتب و مقدار واجب از احتیاط و در نتیجه این حدیث به منزله آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» می‌باشد که حمل بر استحباب می‌شود در حالی که بعضی می‌خواهند با استناد به این حدیث وجوب احتیاط را در شبهات ثابت نمایند (انصاری، ۱۴۱۵ق(د)، ۲: ۸۱).

خاطر نشان می‌سازد که مجاز، کنایه و استعاره از دیگر مباحث علم بیان هستند که شیخ از آن‌ها بهره برده است، ولی از آن‌جا که مربوط به مرحله ظهور تصدیقی هستند از محل بحث خارج هستند.

بخش دوم: علم اصول فقه

خاستگاه و ریشه ظهور تصویری، علم و آگاهی مخاطب به معنی و موضوع له مفردها، ترکیب‌ها و هیئت‌ها است. بنابراین، مخاطب برای گذر از مرحله نخست فهم کلام باید معنای آن‌ها را بشناسد. همان‌طور که گذشت، دانش‌های ادبی از قبیل لغت، صرف، نحو، معانی و بیان ما را در این زمینه یاری می‌کنند.

دانش لغت معنای ماده و بنیاد واژه‌های مفرد را تبیین می‌کند، دانش صرف واژه‌سازی را به ما می‌آموزد و ما را با موضوع‌له برخی هیئت‌ها مثل فعل، اسم فاعل، اسم مفعول و ... آشنا می‌کند، دانش نحو و دستور زبان نیز ما را با معنای ترکیب‌ها و هیئت جمله‌ها آشنا می‌سازد و بالاخره در دانش معانی هم معنای برخی ترکیب‌ها و هیئت‌ها از قبیل حصر و قصر بیان می‌گردد. با وجود این همه تلاش باز هم کاستی‌هایی در وادی معناشناسی ترکیب‌ها و هیئت‌ها به چشم می‌خورد. مثلاً در هیچ‌یک از دانش‌های مزبور بیان نشده که هیئت فعل امر برای وجوب است یا استحباب در حالی که این به معناشناسی مربوط می‌شود.

به همین دلیل، عالمان دانش اصول فقه برخی از مباحث مربوط به معناشناسی را در مباحث الفاظ علم اصول مطرح کرده‌اند تا این کاستی‌ها را برطرف کنند. مباحث الفاظ

دانش اصول فقه از قبیل: وضع، اقسام وضع، معنای اسمی و حرفی، علائم حقیقت و مجاز، اشتراک لفظی و معنوی، حقیقت شرعی، صحیح و اعم، مشتق، حقیقت استعمال، استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی، مفاهیم، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، فحوص از قرینه، برخی از مباحث مربوط به اوامر، نواهی و تعادل و تراجیح و ... همه ابزاری برای شناخت ظهور و رسیدن به مراد متکلم است. اکنون برخی از این مباحث اصولی را برای نمونه در ادامه بحث، بررسی می‌کنیم.

۱- مفاهیم

برخی از هیئت‌های مرکب، افزون بر مدلول مطابقی دارای مدلول التزامی نیز هستند. مثلاً حدیث شریف «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدْرَ كَرِّ لَمْ يَنْجَسْهُ شَيْءٌ» (کلینی، ۱۴۲۹، ۳: ۲) دو مدلول دارد:

یک. آبی که به اندازه کر است، چیزی آن را نجس نمی‌کند (مدلول مطابقی).

دو. آبی که به اندازه کر نیست، چیزی آن را نجس می‌کند (مدلول التزامی).

اصولیان به مدلول مطابقی، منطوق و به مدلول التزامی، مفهوم می‌گویند. آنان مفهوم را به مفهوم موافق و مفهوم مخالف تقسیم کرده‌اند (ر ک: خوبی، ۱۴۱۷ق (الف)، ۵: ۵۷؛ مظفر، ۱۳۷۰ش، ۱: ۱۰۷). در ادامه برخی از مفهوم‌های مخالف را بررسی می‌کنیم.

الف- مفهوم شرط

یکی از موضوعات مطرح در دانش اصول فقه - که حدیث‌پژوه را در فهم درست حدیث یاری می‌کند - معناشناسی هئیت ترکیبی جمله شرطیه است (ر ک: انصاری، ۱۴۲۵ق (ب)، ۲: ۲۱-۷۸).

همه اصولیان بر این باورند که جمله شرطیه به حکم وضع دلالت بر ثبوت تالی در هنگام ثبوت مقدم می‌کند (مظفر، ۱۳۷۰ش، ۱: ۱۵۹) منتهی نزاع و اختلاف در این است که آیا آن مدلول وضعی و مطابقی بر انتفاء تالی هنگام انتفاء مقدم دلالت دارد؟ یا به عبارت دیگر آیا جمله شرطیه مفهوم دارد؟ شیخ انصاری همچون بسیاری از اصولیان بر این باور است که جمله شرطیه مفهوم دارد و در این باره چنین می‌گوید: «الْحَقُّ كَمَا عَلَيْهِ الْمُحَقِّقُونَ أَنْ تَقْيِدَ الْحُكْمَ بِوَسِطَةِ كَلِمَةٍ «إِنَّ» وَ أَحْوَاتِهَا يُقْيِدُ إِنْتِفَاءً عِنْدَ إِنْتِفَاءِ مَدْخُولِهَا» (انصاری، ۱۴۲۵ق (ب)، ۲: ۲۱). البته اگر جمله شرطیه برای بیان تحقق موضوع باشد، مفهوم ندارد و سالبه به انتفاء موضوع است. به همین خاطر شیخ بر این باور است

کہ برای اثبات حجّیت خبر واحد نمی‌توان به مفهوم شرط در آیہ نبأ استدلال کرد (انصاری، ۱۴۲۸ق(الف)، ۱: ۱۱۸).

مباحث نظری مربوط به مفهوم شرط بسیار گسترده است کہ حدیث‌پژوہ باید آن‌ها را در دانش اصول فقہ فرابگیرد. در این جا تنها بہ چند نمونہ از مواردی کہ شیخ اعظم بہ مفهوم شرط استناد کردہ است بسندہ می‌کنیم.

نمونہ اول: شیخ انصاری آورده است کہ اگر نمازگزار رکوع را فراموش کند و پیش از آن کہ بہ سجده برسد یادش بیاید، باید رکوع را انجام دہد. وی برای اثبات این مطلب ادلہ ای آورده کہ یکی از آن‌ها مفهوم شرط است: «بہ خاطر مفهوم روایت ابی بصیر از امام صادق (ع) کہ حضرت فرمودند: «ہرگاہ شخص بعد از انجام دو سجده، یقین کند کہ رکعتی از نماز را ترک کردہ و رکوع انجام ندادہ باید نماز را از سر بگیرد» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۱۴۸؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۶: ۳۱۳). از آن جا کہ روایت دلالت دارد بر واجب نبودن استتفاف ہنگامی بعد از دو سجده یقین نکند خواه اصلاً یقین نکند یا این کہ پیش از انجام دو سجده یقین کند و از افراد آن زمانی است کہ پیش از داخل شدن در دو سجده یقین کند کہ رکوع انجام ندادہ است و شکی نیست کہ واجب نبودن استتفاف نمی‌باشد مگر بہ تدارک کردن رکوع، زیرا ترک رکوع بالاتفاق مبطل است» (انصاری، ۱۴۱۳ق(الف)، ۷۷).

نمونہ دوم: شیخ اعظم بر این باور کہ اگر مرتد توبہ نکند و از ارتداد برنگردد عملش باطل می‌شود بہ مفهوم روایت زرارہ (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۵: ۴۵۹؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۱: ۱۲۵) استناد می‌کند و چنین می‌گوید: «مقتضای مفهوم روایت این است کہ اگر بہ ایمان برنگردد عملش باطل می‌شود» (انصاری، ۱۴۱۵ق(د)، ۲: ۵۷۹).

نمونہ سوم: شیخ اعظم بر این باور است کہ اگر نمازگزار در تعداد رکعات نماز شک کند سپس گمانش بہ یک طرف بیشتر شود باید بنا را بر همان طرف بگذارد؛ سپس می‌گوید در این حکم فرقی بین دو رکعت اول و رکعت‌های دیگر نیست. وی دلیل این تعمیم را اطلاق مفهوم شرط در روایت صفوان (کلینی، ۱۴۲۹ق، ۳: ۳۵۸) می‌داند. وی در این بارہ می‌نویسد: «از این جهت بنا بر قول مشہور، فرقی نیست کہ شک بہ دو رکعت اول تعلق گرفته باشد یا بہ غیر آن دو؛ بہ خاطر اطلاق مفهوم روایت صفوان از امام کاظم کہ حضرت فرمودند: اگر نمی‌دانی چند رکعت خواندہ‌ای و گمان تو بہ هیچ چیز تعلق نگرفت، نماز را اعادہ کن» (انصاری، ۱۴۱۳ق(الف)، ۲۰۵).

ب- مفهوم غایت

شیخ اعظم بر این باور است که غایت مفهوم دارد و در ارتباط چنین می‌آورد: «حق - همان‌طور که بیشتر محققان برآند - این است که حکمی که مغیی به غایتی شده پس از حصول غایت برداشته می‌شود به گونه‌ای که ثبوت حکم بعد از غایت، ناسازگار با دلیل اول است. این همان چیزی است که از مفهوم غایت، مراد می‌شود» (انصاری، ۱۴۲۵ق(ب)، ۲: ۹۳).

شیخ پس از نقل صحیح زراره: «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ أَتَدْرِي لِمَ جُعِلَ الذَّرَاعُ وَالذَّرَاعَانِ قُلْتُ لِمَ قَالَ لِمَكَانِ الْفَرِيضَةِ لَكَ أَنْ تَتَفَلَّ مِنْ زَوَالِ الشَّمْسِ إِلَى أَنْ يُبْلَغَ ذِرَاعاً فَإِذَا بَلَغَ ذِرَاعاً بَدَأَتْ بِالْفَرِيضَةِ وَتَرَكْتَ النَّافِلَةَ» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۲۴۵؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۴: ۲۲۹) می‌گوید: «همانا ظاهر روایت این است: پس از این‌که سایه به یک ذراع برسد ترک نافله واجب است. اگر مناقشه شود که جمله‌ی خبریه مفید و خوب نیست می‌توان از دو جهت از این اشکال پاسخ داد: اول: مفهوم غایت در قول امام «تو می‌توانی نافله بخوانی تا موقعی که سایه یک ذراع شود» که دلالت دارد: بعد از یک ذراع شدن سایه نمی‌توانی نافله بخوانی، کفایت می‌کند در حکم کردن به این‌که جایز نیست بعد از این‌که سایه یک ذراع شود نافله را پیش از فریضه بخوانی» (انصاری، ۱۴۱۵ق(ج)، ۱: ۱۱۸).

۲- عام و خاص

مبحث عام و خاص یکی از مباحث مهم و پرکاربرد دانش اصول فقه است. بخشی از مباحث عام به معناشناسی مربوط می‌شود که در مرحله ظهور تصویری به کار می‌آید و بخش دیگر آن درباره تخصیص و مخصّص است که در مرحله ظهور تصدیقی به درد می‌خورد. اکنون بخش نخست را پی می‌گیریم.

اصولیان، نخست عام و خاص را تعریف کرده سپس به شناسایی الفاظ، هیئت‌ها و ترکیب‌هایی پرداخته‌اند که برای عموم وضع شده‌اند (رک: اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ۳: ۱۴۴-۲۴۹). شیخ انصاری پرداختن به این مباحث را اتلاف وقت دانسته و چنین می‌گوید: «بدان که صرف کردن وقت برای ارزیابی تعریف‌های که اصولیان برای عام ذکر کرده‌اند یا برای برخی مطالب مربوط به عموم مانند این‌که آیا معرّف به الف و لام مفید عموم است یا نه؟ و امثال این‌ها ارزش ندارد زیرا مهم‌تر از این بحث‌ها وجود دارد پس بهتر است مباحثی را مطرح کنیم که در فقه کارایی دارد» (انصاری، ۱۴۲۵ق(ب)، ۲: ۱۲۹).

قضایوت شیخ نسبت به تعریف عام و نقض و ابرام‌های وارده در ارتباط با آن کاملاً درست است و همان‌گونه که در اصول فقه مظفر آمده است: عام و خاص از مفاهیم روشن و بدیهی هستند که نیاز به تعریف حقیقی ندارند (مظفر، ۱۳۷۰ ش، ۱: ۱۳۹) ولی قضایوت شیخ نسبت به شناسایی الفاظ، هیئت‌ها و ترکیب‌هایی که بر عموم دلالت دارند دور از واقع به نظر می‌رسد زیرا فقیه و حدیث‌پژوه باید الفاظی که بر عموم دلالت دارند بشناسد تا فهم درستی از حدیث داشته باشد.

بی‌شک، الفاظی هستند که بر عموم دلالت دارند، برخی از آن‌ها لفظ مفرد و برخی هم هیئت‌های لفظی هستند که مشهورترین آن‌ها را به همراه نمونه‌های حدیثی می‌آوریم:

یک- واژه «اکل» و هرچه با آن مرادف است از قبیل «جمیع»، «تمام»، «أی» و «دائماً» به روشنی بر عموم مدخول‌شان دلالت دارند (مظفر، ۱۳۷۰ ش، ۱: ۱۴۰). شیخ انصاری همانند مشهور فقیهان بر این عقیده است که قیمت زکات را از هر مالی می‌شود حساب کرد. وی برای اثبات این مطلب به عموم روایتی (کلینی، ۱۴۲۹ ق، ۳: ۵۵۹؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ ق، ۹: ۱۶۷) استناد می‌کند که عمومش از واژه «ای» فهمیده می‌شود: «می‌شود برای آن به عموم قول امام در صحیح‌ه استدلال کرد «هرچه میسور باشد خارج می‌شود» بنا بر این‌که «ای» بر عموم مطلق حمل شود نه بر عموم نسبت به جنس زکوی و درهم‌ها» (انصاری، ۱۴۱۵ ق (ب)، ۱۸۲).

دو- نکره‌ای که در سیاق نفی یا نهی قرار گرفته است. بدون شک چنین نکره‌ای بر عموم دلالت دارد (مظفر، ۱۳۷۰ ش، ۱: ۱۴۰). شیخ اعظم این مطلب را مفروض به حساب می‌آورد: «الْمَفْرُوضُ أَنَّ الطَّبِيعَةَ الْمُطْلَقَةَ إِذَا وَقَعَتْ فِي سِيَاقِ النَّفْيِ يُسْتَفَادُ مِنْهَا الْعُمُومُ» (انصاری، ۱۴۱۵ ق (ب)، ۲: ۴۳) در روایت‌های «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ» (صدوق، ۱۴۱۳ ق، ۱: ۳۳)، «لَا صَلَاةَ إِلَّا إِلَى الْقِبْلَةِ» (همان، ۱: ۲۷۸) و «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ» (ابن‌ابی‌جمهور أحسانی، ۱۴۰۵ ق، ۲: ۲۱۸؛ نوری، ۱۴۰۸ ق، ۴: ۱۵۸) نکره در سیاق نفی قرار گرفته و از آن عموم استفاده می‌شود که شیخ اعظم بارها به عموم این روایات استناد کرده است (ر ک: انصاری، ۱۴۱۵ ق (ج)، ۱: ۱۴۵، ۱۹۸-۱۹۹، ۳۳۸، ۳۴۱، ۵۷۱، ۵۷۷، ۵۷۸، ۲: ۲۷، ۱۴۱، ۲۸۱، ۴۰۰، ۵۳۵).

سه- جمع و مفردی که با الف و لام همراه است. بی‌شک، اگر الف و لام برای عهد ذکری یا ذهنی نباشد، از آن دو، عموم استفاده می‌شود (ر ک: مظفر، ۱۳۷۰ ش، ۱: ۱۴۱). شیخ انصاری بارها به عموم آیه شریفه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (المائده: ۱) استدلال نموده یا عام بودن آیه شریفه را تأیید کرده است که این عموم از جمع با الف و لام به دست

می‌آید (انصاری، ۱۴۱۱ق، ۴۱۱، ۴۳۵؛ همو، ۱۴۲۸ق(ب)، ۳: ۵۶، ۳۹۹؛ ۵: ۱۷، ۲۳، ۵۲، ۸۶؛ همو، ۱۴۲۸ق(الف)، ۲: ۴۶۵-۴۶۶؛ ۳: ۳۴۶).

۴. نتیجه‌گیری

به نظر شیخ انصاری بررسی ظهور تصویری (معناشناسی) در فرآیند فهم حدیث تأثیر بسزایی داشته و آن را به عنوان صغری برای فهم حدیث و استنباط احکام از الفاظ کتاب و سنت می‌داند.

برای تحصیل ظهور تصویری برخی از علوم و فنون ادبی و همچنین بسیاری از مباحث الفاظ دانش اصول فقه در تراث فقهی - اصولی ایشان مورد کاربرد قرار گرفته است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. شیخ انصاری بر این باور است که نه تنها الفاظ غریب نیاز به معناشناسی دارد بلکه برخی واژه‌ها با آن‌که از روشن‌ترین مفاهیم عرفی هستند باز هم برای تبیین گستره معنایی باید مفهوم‌شناسی شوند.

۲. شیوه‌های به دست آوردن معنای واژه‌ها مراجعه به فرهنگ‌ها، معاجم و اقوال لغویان و نیز بررسی کاربردها و استعمالات آن در متن‌های گوناگون و مراجعه به عرف سخن‌گویان به آن زبان است.

۳. شیخ اعظم با بهره‌گیری از قواعد صرفی و نحوی ثابت می‌کند که برای به دست آوردن ظهور تصویری افزون بر دانستن معنای واژه‌ها، باید با جایگاه واژگان در ساختار جمله نیز آشنا بود.

۴. گرچه شیخ انصاری در جایی از تراث فقهی و اصولی خود اشاره‌ای به نقش معانی و بیان در فهم حدیث نکرده ولی گاهی در تحلیل و بررسی دلالتی روایات از برخی مباحث دانش معانی و بیان بهره برده است که نشان دهنده تأثیر آن در روند فهم حدیث می‌باشد.

۵. شیخ انصاری برخی از مباحث مربوط به معناشناسی در اصول مانند مبحث مفاهیم، عام و خاص و ... را در کتب فقهی و اصولی خود مطرح کرده‌اند و اهمیت آن را در فرآیند فهم حدیث یادآور شده‌اند.

منابع

قرآن کریم.

ابن ابی جمهور احسانی، محمد بن علی، عوالی اللآلی، قم، سیدالشهداء، ۱۴۰۵ق.

- اصفہانی، محمدتقی، ہدایۃ المسترشدین، قم، موسسۃ النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۹ق.
- انصاری، مرتضی، أحكام الخلل فی الصلاة، قم، کنگرہ جہانی بزرگداشت شیخ انصاری، ۱۴۱۳ق (الف).
- _____، رسائل فقہیہ، قم، کنگرہ جہانی بزرگداشت شیخ انصاری، ۱۴۱۴ق.
- _____، فرائد الأصول، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ ہشتم، ۱۴۲۸ق (الف).
- _____، کتاب الحج، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۵ق (الف).
- _____، کتاب الخمس، قم، کنگرہ جہانی بزرگداشت شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق (الف).
- _____، کتاب الزکاۃ، قم، کنگرہ جہانی بزرگداشت شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق (ب).
- _____، کتاب الصلاة، قم، کنگرہ جہانی بزرگداشت شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق (ج).
- _____، کتاب الصوم، قم، کنگرہ جہانی بزرگداشت شیخ انصاری، ۱۴۱۳ق (ب).
- _____، کتاب الطہارہ، قم، کنگرہ جہانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق (د).
- _____، کتاب النکاح، قم، کنگرہ جہانی بزرگداشت شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق (ه).
- _____، رسالۃ فی الوصایا، قم، کنگرہ جہانی بزرگداشت شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق (و).
- _____، مطارح الأنظار، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۵ق (ب).
- _____، کتاب مکاسب، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ یازدهم، ۱۴۲۸ق (ب).
- فتنازانی، سعدالدین، شرح مختصر المعانی فی علم المعانی و البیان و البدیع، قم، مطبوعۃ غدیر، چاپ سوم، ۱۳۶۹ش.
- حرّ عاملی، محمدبن حسن، و مسائل الشیعۃ إلى تحصيل مسائل الشریعۃ، قم، مؤسسۃ آل البیت (ع)، ۱۴۰۹ق.
- خویی، سیدابوالقاسم، محاضرات فی أصول الفقہ، مقرر: محمداسحاق فیاضی، قم، انصاریان، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق (الف).
- _____، مصباح الأصول، مقرر: محمدسرور واعظ حسینی بہسودی، قم، مکتبۃ الداوری، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق (ب).
- راغب اصفہانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، بیروت، دار العلم، ۱۴۱۲ق.
- صدر، سید محمدباقر، بحوث فی علم الأصول، مقرر: سید محمود ہاشمی شاهرودی، قم، مؤسسۃ دائرۃ المعارف فقہ اسلامی بر مذهب اہل بیت (ع)، چاپ چہارم، ۱۴۳۱ق.
- صدوق، محمد بن علی، من لا یحضرہ الفقیہ، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، تہران، دارالکتب الاسلامیہ، ۱۳۹۰ق.
- _____، تہذیب الأحکام، تصحیح: حسن موسوی خراسان، تہران، دارالکتب الاسلامیہ، چاپ چہارم، ۱۴۰۷ق.
- عراقی، ضیاءالدین، نہایۃ الأفكار، مقرر: محمدتقی بروجردی نجفی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.
- تونی، عبداللہ بن محمد، الوافیۃ فی الأصول، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
- فلاحی قمی، محمد، تأثیر علوم ادبی در فہم قرآن، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۹ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۹ق.
- مسعودی، عبدالہادی، روش فہم حدیث، تہران، سمت، چاپ سوم، ۱۳۸۶ش.
- مظفر، محمدرضا، اصول الفقہ، قم، اسماعیلیان، چاپ چہارم، ۱۳۷۰ش.
- مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الأصول، قم، مدرسہ امام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.
- نائینی، محمدحسین، أجود التقریرات، مقرر: سید ابوالقاسم خویی، قم، مصطفوی، ۱۳۶۸ش.
- زراقی، محمدمہدی، انیس المجتہدین فی علم الأصول، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.

- نصیری، علی، «نقش علوم ادبی در فهم و تفسیر آیات»، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، تابستان ۱۳۸۸ش، شماره ۳.
- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ق.
- هاشمی، احمد، جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البدیع، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ هفتم، ۱۴۱۸ق.
- هاشمی شاهرودی، سیدعلی، دراسات فی علم الأصول تقریراً لأبحاث سماحة آية الله العظمی السيد أبوالقاسم الخوی، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، ۱۴۱۹ق.
- وحید بهبهانی، محمدباقر، الفوائد الحائرية، قم، مجمع الفكر الإسلامی، ۱۴۱۵ق.